



دکتر علی‌اکبر رحمانی، پرخاطره‌ترین روزهای خدمتش به نظام جمهوری اسلامی را همان دو سال و نیمی می‌داند که سمت استان‌داری باختران (کرمانشاه امروز) را بر عهده داشته است. او تقریباً چهارده ماه آخر حیات دنیوی چهارمین شهید محراب را از نزدیک درک کرده و تمامی مسائل ریز و درشت زندگی آن مرد بزرگ را در این دوره به‌خاطر دارد.

تمام ویژگی‌های یک امام جمعه موفق را داشت...

شهید محراب از زبان مسؤولان منطقه در گفت‌و شنود شاهد یاران
با دکتر علی‌اکبر رحمانی استان‌دار وقت کرمانشاه

کشورهای منطقه را دارد، ما آسیب می‌بینیم. بنابراین، خدمت حضرت امام (ره) پیشنهاد دادیم که جبهه‌ها متنوع باشد و عملیات به غرب هم کشیده شود که بعد از آن ما شاهد عملیات‌هایی مثل مسلم‌ابن‌عقیل (ع)، محرم و عملیاتی از این دست در منطقه ایلام و کرمانشاه بودیم. یادم هست در تمام عملیات مهمی که به‌خصوص از کربلای یک شروع شد، شهید اشرفی اصفهانی تعمد داشت که در قرارگاه حضور پیدا کند. صدا و سیما هم این فیلم‌ها را در اختیار دارد. گاهی اوقات فرماندهان عزیز که در جبهه‌ها حضور داشتند - مثل شهید سپهبدصیاد شیرازی یا سردار سرلشکر محسن رضایی - چون ممکن بود قرارگاه شناسایی شده باشد، از ما می‌خواستند تا به هر طریق ممکن شهید اشرفی اصفهانی را به کرمانشاه برگردانیم که ایشان یا نمی‌آمدند یا به سختی می‌توانستیم متقاعد کنیم و برگردانیم‌شان.

منظورتان از این که نمی‌آمدند، چیست؟

هر چه بنده و فرزند ایشان آقای محمد اشرفی اصفهانی می‌گفتیم به کرمانشاه برگردیم، این رزمندگان به پشتیبانی نیاز دارند، نمی‌پذیرفتند که برگردند و می‌گفتند که آیا درست است که ما در خانه بمانیم و این جوانان و رزمندگان در این شرایط قرار داشته باشند؟ استدلال ما این بود که کرمانشاه جای امنی نیست و هواپیماهای دشمن تا همدان یا لرستان هم می‌آیند، ولی باز هم ترک جبهه برای شهید سخت بود. زمانی که فرماندهان، متقاضی نیرو بودند، تقاضا کردند تا بسیج بیش‌تری صورت بگیرد. یادم هست، در نماز

بروجردی به منطقه کرمانشاه تشریف آوردند و ترویج اسلام می‌کردند. در تلاش برای ایجاد حوزه علمیه و به‌خصوص قبل و بعد از سال ۱۳۴۲، ایشان محور مراجعه مردم و ارجاع عموم به حضرت امام (ره) بودند و دو نفر از علمایی که سال‌ها در درس خارج امام (ره) حضور داشتند، در کنار شهید و به‌صورت یاران نزدیک ایشان عمل می‌کردند که یکی حضرت آیت‌الله زرنندی بود که تا همین اواخر نماینده امام (ره) و نماینده ولی‌فقیه در کرمانشاه و امام جمعه این شهر بودند و دیگری هم یکی از چهره‌های شاخص منطقه، آیت‌الله حاج آقا مجتبی حاج آخوند بودند که به رحمت خدا رفتند. این دو نفر، کسانی بودند که شهید محراب را همراهی می‌کردند و انقلابیون و علاقه‌مندان به امام (ره)، در واقع، مرتبط با این سه شخصیت بودند.

مورد دیگری که به ذهنم می‌رسد و اهمیت دارد، این است که اهتمام و توجه شهید محراب به رزمندگان معطوف بود و حضور در جمع آن‌ها و به‌ویژه حضور در جبهه‌ها، و نکته دیگر نیز علاقه‌مندی آن شهید به دیدار با حضرت امام خمینی بود. آن موقع، من دو بار شخصاً و چهار نوبت هم به اتفاق شهید اشرفی اصفهانی به خدمت حضرت امام (ره) رسیدیم. یک‌بار بنده و ایشان به اتفاق فرزندشان حجت‌الاسلام حاج آقا محمد، و سه بار هم علمای منطقه به همراه ایشان در محضر امام بودند. در تمامی این موارد، تأکید آیت‌الله اشرفی اصفهانی و بنده بر این بود که اگر همه نیروهای ما در جنوب، مقابل صدام قرار بگیرند، چون دشمن حمایت استکبار جهانی و

شما کلاً چند سال در کرمانشاه تشریف داشته‌اید؟

من از مرداد سال ۱۳۶۰ در استان کرمانشاه به‌عنوان استان‌دار تا اواخر سال ۱۳۶۲ به‌مدت دو سال و نیم - در آن مقطع حساس - بوده‌ام. ضمناً در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ مسؤولیت‌هایی در زمینه‌های مختلف عمرانی و مهاجرین و پناهندگان عراقی داشته‌ام که حائز اهمیت بوده و از بحث ما خارج است.

در بحث مربوط به شهید اشرفی اصفهانی چند نکته به ذهنم می‌رسد: اولین مطلبی که کاملاً مشهود بود، ساده‌زیستی شهید اشرفی اصفهانی بود. یادم هست که شهید در یک منزل خیلی محقر و کوچکی زندگی می‌کردند که به‌رغم این‌که مشکلات امنیتی زیادی وجود داشت، یک‌بار هم ایشان توسط منافقین تا آستانه شهادت پیش رفتند و استان‌داری هم مکان مناسبی را به‌سبب حفاظتی برای ایشان پیش‌بینی کرده بود، ولی حاج آقا حاضر نشدند آن منزل را ترک کنند و اعتقاد داشتند که مردم، این‌طوری، گرایش‌شان به دین بیش‌تر خواهد شد. حتی زمانی بود که در فصل زمستان به ایشان عرض کردیم که وضعیت سقف منزل‌تان مناسب نیست و ایشان مطرح می‌کردند که الان رزمندگان در هوای سرد و دمای زیر صفر درجه دارند مقاومت می‌کنند، حالا چه ضرورتی دارد که ما سقف آشپزخانه منزل را مرتب کنیم، ما نمی‌توانیم در پیشگاه خداوند پاسخ‌گو باشیم. نکته مهم دیگر این‌که ایشان و دو نفر از علمای بزرگ - بیست و شش سال قبل از شهادت شهید محراب - توسط آیت‌الله العظمی

در واقع، بعضی از افراد قدیمی و اولین نفراتی که به انجمن پیوستند، اهل کرمانشاه بودند.

از سال‌های قبل از انقلاب؟

بله، این‌جا انجمن تا حدودی ریشه داشت و آقای اشرفی اصفهانی خیلی حساس بودند، چون بیست و شش سال قبل از شهادت‌شان و خیلی از سال‌های قبل از نهضت حضرت امام (ره) به این دلیل که اعزامی حضرت آیت‌الله بروجردی بودند، در محیط حضور داشتند و دغدغه اصلی و نگرانی ایشان از این موضوع ناشی بود که آن‌ها بچه‌های خوب و سلامت منطقه را به سمتی می‌برند که در انتهای کار، این بچه‌ها فقط عناصری عبادی هستند، یعنی این مسأله نوعی فاصله گرفتن از سیاست بود، چون افکار آن اشخاص شبیه به اشرفی اصفهانی نبود که جوان‌ها متدین باشند، البته به معنای عبادی کلمه که این حُسن بود و خوب بود که بچه‌ها سلامت باشند و به امور عبادی توجه کنند. ایشان به دو نکته خیلی حساس بودند؛ یکی این‌که مطرح می‌کردند که وقتی این‌ها این مسیر را طی می‌کنند، مقلد امام (ره) نمی‌شوند. در واقع ایشان علاقه داشتند تا جوان‌های منطقه بیش‌تر مقلد امام (ره) باشند و می‌گفتند این تقلید اثرش را بر استان‌های دیگر هم می‌گذارد. نکته دوم که ایشان مطرح می‌کردند، این بود که آقایان با تشکیل این کلاس‌ها عمر این جوان‌ها را به هدر می‌دهند و اگر این جوان‌ها بخش‌هایی مثل اصول عقاید، توحید، نبوت، معاد و این چیزها را فرا بگیرند، مفید است. هم چنین انجام بحث‌هایی که سال‌ها وقت بگذارند که مثلاً در اقدس یا بیان چه مطالبی آمده، در کتاب‌های بهائیت چه آمده و چطور برویم با بهائیت‌ها بحث کنیم، آقای اشرفی این‌ها را هم به صورت خصوصی بحث می‌کردند، در خطبه‌ها هم اشاره داشتند که جوان‌ها هشیار باشید، در عین این‌که باید سالم باشید، باید مطالعات مذهبی‌تان رشد کند و به سرنوشت خودتان، استان و کشور هم توجه داشته باشید. در واقع، این دغدغه آقای اشرفی برای خود جوان‌ها بود. یک نکته مفید دیگر هم اضافه کنم که ارتباط شهید اصفهانی با مردم استان، ارتباطی از نوع تفکیک شیعه و سنی نبود، یعنی من بارها شاهد بودم که اهل سنت در استان و مثل تشیع، ایشان را مانند پدر

بیش‌تر برای‌شان مطرح بود و با نهادهای انقلاب - مخصوصاً آن نهادهای انقلابی‌ای که مدیران آن‌ها بیش‌تر در منطقه به‌عنوان روشن‌فکر دینی شناخته شده بودند - صمیمی‌تر بودند و رابطه گرم‌تری داشتند. ایشان، یک نکته را هم خطر اعتقادی برای منطقه می‌دانستند و هم در نمازهای جمعه و معمولاً در جلساتی که با شاخص‌ترین علما تشکیل می‌شد و نیز در جلساتی بین شهید محراب با بنده یا در جلسات علما با حضور ایشان و بنده به‌عنوان انحراف در آن منطقه یاد می‌کردند، موضوع انجمن حجتیه بود که در آن زمان آن را معضلی ریشه‌دار تلقی می‌کردند. ایشان نسبت به انجمن حجتیه حساس بودند.

اعضای انجمن حجتیه در آن‌جا تا چه حدی فعال بودند؟

این‌جا انجمن حجتیه تا حدودی ریشه داشت و آقای اشرفی اصفهانی خیلی حساس بودند، چون بیست و شش سال قبل از شهادت‌شان و خیلی از سال‌های قبل از نهضت حضرت امام (ره) به این دلیل که اعزامی حضرت آیت‌الله بروجردی بودند، در محیط حضور داشتند و دغدغه اصلی و نگرانی ایشان از این موضوع ناشی بود...

کادر انجمن حجتیه که پسوند مهدویه را هم داشت، در چند نقطه از ایران نسبتاً پخش بودند یا کار کرده بودند. به‌عنوان مثال، تهران قلب این فعالیت‌ها بود و بعد مشهد؛ چون مرحوم حاج شیخ محمود حلبی خراسانی بنیان‌گذار آن بود. ایشان به تهران و مشهد توجه ویژه‌ای داشت و در جاهایی، خیلی حضور این مجموعه پررنگ‌تر بود، از جمله اصفهان و کرمانشاه که شاید در رتبه سوم، چهارم بودند و مورد بعدی هم استان گیلان به شمار می‌رفت. این‌ها مواردی بود که در آن زمان برای من کاملاً محسوس بود و در جریان بودم، چون کرمانشاه مرکز منطقه بود، تأثیر خودش را بر ایلام، همدان، لرستان و کردستان می‌گذاشت.

جمعه‌ای ایشان به‌عنوان بسیجی اولین فرم را امضاء کردند و بنده هم دومین فرم را و برای اعزام به جبهه اعلام آمادگی کردیم؛ گرچه این کار نمادین و سمبلیک بود، ولی اثر خودش را بر منطقه و استان گذاشت. ایشان، بارها با لباس سپاه، بسیج یا لباس نیروی زمینی ارتش در جبهه‌ها حضور پیدا می‌کردند. یک‌بار، وقتی ما به جبهه‌ها رفته بودیم، حتی تا جاهایی مثل نوسود و نودشه آمدند. وقتی بچه‌های رزمنده می‌دیدند که این پیرمرد در سرمای هشت یا ده درجه زیر صفر آن‌جا حضور دارند، موجب تعجب آن‌ها می‌شد و از طرفی برای حضور آن‌ها نوعی تشویق به شمار می‌آمد. گاهی اوقات که زمان عملیات بود، آقای محسن رضایی و شهید صیاد شیرازی تشریف می‌آوردند. چون فرماندهان درگیر مسائل بودند و نیازمند نیرو، شهید اشرفی می‌نشستند و با حوصله تا ساعت دو، سه نیمه شب مطالب‌شان را گوش می‌کردند و بعد، نکاتی را پراعتبار رعایت حفاظت در نماز جمعه مطرح می‌کردند. واقعا، اهتمام ایشان، یک اهتمام جدی بود. شهید محراب، خطبه‌ها را به‌قدری باصلاحت قرائت می‌کردند که کسانی که صدای ایشان را نمی‌شناختند فکر می‌کردند که یک مرد چهل‌ساله دارد خطبه می‌خواند؛ در عین حال که سن بالای آن‌ها داشتند و موقع شهادت هشتاد و چهار ساله بودند. نکته مهم دیگر، این است که تا آخر عمر مطالعه می‌کردند و اگر چه آیات و احادیث را حفظ بودند، ولی می‌نوشتند و به‌خصوص در خطبه دوم که باید مسائل روز مطرح می‌شد، نمی‌گفتند حالا مثلاً ما در جریانیم و از جوانی در حوزه یا مثلاً در فضای ملی شدن صنعت نفت و نهضت امام (ره) در سال ۱۳۴۲ بوده‌ایم، بلکه همیشه نکات را یادداشت می‌کردند و به اخبار صدا و سیما یا اخباری که از تهران برای ائمه جمعه ارسال می‌شد، قانع نبودند. آن زمان، به این صورت نبود و شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه هنوز سازمان‌دهی نشده بود، اما خود ایشان تعمد داشتند که اخبار ملی و منطقه‌ای را در خطبه‌ها مطرح کنند.

نکته دیگر، اهتمام شهید محراب به جوان‌ها بود که به‌رغم این‌که سن بالای داشتند روحیات‌شان به‌گونه‌ای بود که علاقه‌مند بودند تا در نهادهای آموزشی - پرورشی حضور پیدا کنند و خیلی به جوان‌ها علاقه‌مند بودند، به‌گونه‌ای که همیشه مطرح می‌کردند از ما گذشته، اسلام، تشیع و کشور را باید این جوان‌ها حفظ کنند و امید ما این‌ها هستند. ایشان به باورهای دینی و اعتقادات حساس بود. شاید باورش سخت باشد، فردی در سن بالای هشتاد سالگی علاقه داشته باشد تا علاوه بر ارتباط با توده مردم و متن جامعه، با کسانی که فکر نوینی دارند - و شاید آن زمان در منطقه به‌عنوان روشن‌فکر دینی مطرح می‌شدند - کار کند.

آیا خود آیت‌الله اشرفی اصفهانی هم به‌عنوان یک روشن‌فکر دینی مطرح بودند؟

چون سنی از ایشان گذشته بود، بیش‌تر در موضع و مظان مرجعیت بودند تا یک روشن‌فکر دینی، ولی خودشان حتی مرجعیت را هم نپذیرفته بودند. شهید محراب، مجتهد مسلم بودند و شاید از کسی در آن سن و سال، انتظار این بود که سنت‌ها برای‌شان خیلی پررنگ باشد، ولی در عین ارتباط با حوزویان و دانشگاهی‌ها، نوگرایی و نوآوری و فکر نو خیلی



چند دقیقه‌ای برای آن‌ها صحبت می‌کردند. شهید، رفتار امام‌گونه‌ای داشتند همان‌طور که امام مضر بودند که هفته وحدت با شکوه هر چه تمام‌تر برگزار شود و دل‌ها را به هم نزدیک کنند، و امام که آمدند تمام ایران را هم چون نخ تسبیح گرد هم آوردند و در انقلاب و دفاع مقدس فراخواندند، به گرد ایشان هم در آن منطقه وسیع مرزی با قومیت‌های مختلف فارس، کرد و مذاهب مختلف شیعه، سنی، اهل حق، هفت امامی، مسیحی، کلیسی، همه افراد جمع می‌شدند.

بله، در آن منطقه فارس و کرد هست و تعدادی هم ترک دارد، ولی بیش‌تر مذاهب آن‌جا موضوعیت دارد. در آن‌جا هم سنی، هم شیعه بود، هم در شرق و غرب استان، مجموعه‌ای به نام اهل حق بودند. در شرق استان، صحنه و غرب استان کردند بود. ضمناً در ایشی با ویژگی‌های خاصی مثلاً هفت امامی بودند، در منطقه پاوه و اورامانات، و وقتی من در شورای عالی دفاع، مسائل استان را پیش کشیدم، مقام معظم رهبری که در آن زمان رئیس شورای عالی دفاع بودند، مطرح می‌کردند که این مسائل که رحمانی مطرح می‌کند، در واقع کل مسائل کشور است، ولی در اندازه منطقه‌ای، نظر ایشان این بود - و شورای عالی دفاع که هر مسأله‌ای که در کشور بود مثل جنگ، مهاجرت، مذاهب، اقوام، محرومین و مستضعفین و مثل تفاوت دیدگاهی و خطی این‌ها را در آن جلسه مطرح می‌کردند - این مسائل مربوط به کل کشور است، ولی در کرمانشاه منطقه‌ای شده است.

یعنی کرمانشاه یک ایران کوچک بود و شهید اشرفی به‌عنوان نماینده امام موفق شده بود که کار حضرت امام را در آن منطقه به‌خوبی انجام دهد.
من یک نکته را عرض کنم که مرحوم شهید اشرفی اصفهانی، اولاً بین میان‌سال و جوانی شاید کم‌تر از سی سال داشت که مجتهد شد و اجازه‌هایی را از مراجع بزرگ داشت و تا چهل سالگی حجره را در قم ترک نکرد، یعنی خانواده ایشان در خمینی‌شهر (سده سابق) بودند، ولی ایشان مثل یک طلبه به‌صورت تمام وقت در حجره بود. لذا به‌سبب فقهی و حوزوی تمام مدارج را طی کرده بود، از مراجع زمان خودش هم به‌سبب فقهی و اصولی خیلی فاصله نداشت. یک دوره درس خارج آیت‌الله العظمی بروجردی را رفته بود، درس‌های آن مراجع ثلاث بزرگ آن زمان را درک کرده بود - آیت‌الله العظمی سیدمحمدتقی خوانساری، آیت‌الله العظمی صدرالدین صدر، آیت‌الله العظمی حجت - در واقع از نظر شخصیت فقهی حضور در دوره حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس و سه مرجع بزرگوار و بعد در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی و دو دوره هم درس خارج امام (رض) از آقای اشرفی یک عالم کاملی ساخته بود، متنها وقتی آیت‌الله بروجردی احساس کردند که کرمانشاه جای حساسی است و مرکز منطقه است، ایشان و دو عالم دیگر را به منطقه اعزام کردند که آن دو شخصیت



خودشان می‌دانستند.
یعنی بدون هیچ‌گونه تعصبی از هر دو طرف...

بله، نکته حائز اهمیت در مورد علمای اهل سنت منطقه بود، حتی از علمای اهل سنت کردستان به شهید مراجعه داشتند. بعد از شهادت ایشان، استان کردستان عملاً چند روز دچار شوک شده بود. مثلاً هفته وحدت که اعلام می‌شد، ایشان با آن کبر سن تعمد داشتند تا به استان کردستان و سندج سر بزنند، ولی چند برابر حجم این سر زدن ایشان، مراجعات علما و مردم منطقه بود. یادم هست در ملاقات‌هایی که با حضرت امام (ره) داشتیم، در چهار ملاقات که فقط یک مورد آن سه نفری بود، شهید اشرفی اصفهانی بودند و حاج آقا محمد اشرفی اصفهانی که بازوی پدرشان به شمار می‌رفتند و بنده هم حضور داشتیم. در سه مورد دیگر که باز این ترکیب سه نفری هم بود، علمای تشیع و علمای تسنن استان اضافه می‌شدند و در همان اتاق کوچک امام (ره) ملاقات‌هایی داشتیم، لذا شهید به این مطلب اهتمام داشتند و واقعا اهل تسنن در استان، ایشان را پدر خودشان می‌دانند.

چگونه ممکن است یک روحانی که به‌رحال نمی‌تواند تعصبات خودش را نداشته باشد - به‌عنوان یک ایدئولوگ و تئوریسین مسائل مذهبی، دینی و فقهی - و مجتهد هم باشد و در عین حال آن‌قدر رحمانیت و جذابیت داشته باشد تا اهل سنت به‌صورتی فرامذهبی جذب ایشان بشوند؟

من، نکته‌ای را به ایشان این‌گونه عرض کردم، گفتم که این شنیده من است، آیا شما این را تأیید می‌کنید یا نه؟ سؤال کردند مطلب چیست؟ گفتم شنیده‌های من این‌طور گواهی می‌دهد که آیت‌الله العظمی بروجردی مطرح کرده‌اند که من هیچ فرقی قابل ذکر بین شیعه و سنی نمی‌بینم که این دو برادر را از هم جدا کند، و شهید اشرفی گفتند بله، این مطلب را آیت‌الله العظمی بروجردی فرمودند و بعد هم بحث تصمیم به ایجاد دارالتقرب را مطرح می‌کردند که زحمات آیت‌الله العظمی بروجردی و اعزام آیت‌الله قمی به مصر و جامعه‌الازهر باعث شد که بعد از ۱۴۰۰ سال دانشگاه الازهر بپذیرد که در کنار چهار مذهب رسمی اهل سنت، مذهب شیعه اثنی‌عشری هم رسمیت پیدا کند و از آن به بعد، منابع فقهی ما در الازهر مصر در واقع موضوعیت پیدا کرد. ایشان مطرح می‌کردند که در واقع همین‌طور بود که بین برادران هم ممکن است اختلاف نظر و دیدگاه باشد. این‌ها گفتند به هیچ وجه نباید از چارچوب برادرانه خارج شود، ثانیاً مضر است که به تخاصم و خدای ناکرده دشمنی تبدیل شود و نکته‌ای که مطرح می‌کردند می‌گفتند استان ما، استانی حساس و مرزی است، چهارصد و چهل کیلومتر مرز مشترک با عراق دارد. استانی که به‌جز گیلان‌غرب بقیه آن در جوان‌رود، ثلاث باباجانی، پاوه، نوسود، نودشه و تمام این نقاط اهل سنت بودند و ایشان می‌گفتند بهترین مرزداران ما یکی عشاریند

و دوم اهل سنت؛ در تاریخ هم همین‌طور بوده است و ما چه داعیه‌ای داریم که کارمان با برادران خودمان به دعوای داخلی برسد و دشمن از آن سوءاستفاده کند. لذا، آقای اشرفی هم می‌گفتند که شرایط انقلاب اسلامی، دیدگاه‌های حضرت امام (ره)، موقعیت ایران در منطقه و موقعیت کرمانشاه در غرب کشور طوری است که اگر ما بعضی تنگ‌نظری‌ها را در افراد می‌بینیم باید مانع شویم، چون ما از برادران اهل سنت‌مان هیچ بدی‌ای ندیده‌ایم و آن‌ها هم متقابلاً همین را می‌گویند. بنابراین، رابطه حسنه ما از قبل بوده و انقلاب و امام هم آمده و این رابطه را تقویت کرده‌اند. ما چه داعیه‌ای داریم که از رابطه خودمان به‌عنوان شیعه با اهل سنت یک تفسیر تنگ‌نظرانه بکنیم که برای خودمان گرفتاری درست کنیم. دود این، اول در چشم ما شیعه‌ها می‌رود که در مرکز استان هستیم و بعد هم در چشم برادران اهل سنت، و ایشان تعمد داشتند تا سالی دو، سه بار به پاوه سر بزنند و در مسجد جامع پاوه حضور پیدا کنند و آن موقع که نیروها در جبهه بودند، به نوسود که می‌آمدند، محلی‌ها به دورشان جمع می‌شدند و ایشان

گفتم شنیده‌های من این‌طور گواهی می‌دهد که آیت‌الله العظمی بروجردی مطرح کرده‌اند که من هیچ فرقی قابل ذکر بین شیعه و سنی نمی‌بینم که این دو برادر را از هم جدا کند، و شهید اشرفی گفتند بله، این مطلب را آیت‌الله العظمی بروجردی فرمودند و بعد هم بحث تصمیم به ایجاد دارالتقرب را مطرح می‌کردند.

حضرت امام (ره)، جمله‌شان این بود که انقلاب اسلامی با دو بال حوزویان و دانشگاهیان پرواز خواهد کرد و به مقصد خواهد رسید و امام همیشه تأکیدشان بر دو مجموعه‌ای بود که جامعه فکری را سامان‌دهی می‌کنند و کار نرم‌افزاری و مغزافزاری می‌کنند.

به‌طور کل در این خصوص بود که ما قانع نمی‌شویم مگر با بازگشت امام به کشور و همان چیزی که مردم در راه‌پیمایی‌ها اشاره می‌کردند که جمهوری اسلامی می‌خواهیم یا "جمهوری اسلامی آری، حکومت بدخواهان هرگز / به سلطه‌جویان شرق و غرب، فروش خاک ایران هرگز" در واقع، آن‌جا فضا این بود که پیام غیرمستقیم آن‌نخواستن شاه بود، پیام مستقیم آن آمدن امام بود و در واقع اسلامی شدن نظام و پاسخ به مطالب بختیار. لذا همه کسانی که سخنرانی کردند، در همین چارچوب مطلب‌شان را می‌گفتند. البته بیش‌تر این مطالب و پاسخ‌ها توسط آقایان بهشتی و اردکانی مطرح می‌شد.

رابطه شهید محراب با جوانان چگونه بود؟

آقای شهید اشرفی اصفهانی، توجهی خاص به جوانان داشتند. من دو مورد، راجع به جوانان و بانوان، عرض می‌کنم و بعد به سؤال شما پاسخ می‌گویم از ۱۳۵۴ بعد از ارتحال یا شهادت فرزند امام، حاج آقا مصطفی خمینی و دکتر علی شریعتی، جوانان، بیش‌ترین حضور را در مساجد و راه‌پیمایی‌ها و خطرپذیری‌ها به‌عهده داشتند. بیش‌ترین فرماندهان، گروهان‌ها، گردان‌ها و تیپ‌ها در جنگ تحمیلی همان کسانی بودند که امام در سال ۱۳۴۲ می‌فرمودند پیروان من اکنون در گهواره‌اند. شب‌های دهه اول محرم که دهه انقلاب لقب گرفت، در محله سرچشمه تهران که خود من هم آن‌جا بودم و هم‌چنین در میدان انقلاب فعلی، باز هم جوان‌ها بودند که خطرپذیری می‌کردند. آن جاهایی که در راه‌پیمایی‌ها مقابل با گارد لازم بود، برای سینه سپر کردن، جوان‌ها بودند که استقبال می‌کردند و هم‌چنین گروه دیگری که شامل بانوان می‌شدند.

ما در راه‌پیمایی‌ها این مشکل را داشتیم که بعضی‌ها می‌گفتند آیا خانم‌ها شرعاً مجازند در راه‌پیمایی‌ها شرکت کنند؟ بعضی‌ها که اصلاً بی‌حجاب می‌آمدند و این سؤال مطرح بود که اگر این‌ها کشته شوند، چه کسی پاسخ‌گوی خون‌شان است. حضرت امام دو نکته را در این خصوص فرمودند؛ یکی این‌که اگر خانم‌ها کشته بشوند شهید هستند و نکته دومی که امام تأکید داشتند این بود که حداقل تأثیر حضور بانوان به‌اندازه آقایان است، یعنی امام نقش خانم‌ها را در راه‌پیمایی‌ها برجسته‌تر می‌دانستند، حتی وقتی خیلی تلاش می‌شد تا از حضور خانم‌ها در راه‌پیمایی ممانعت به عمل آورند.

یادم هست که حکومت نظامی بود و حکومت نظامی ساعت نه شروع می‌شد، من و یکی از دوستان ساعت نه و نیم به منزل آقای کروبی رفتیم و گفتیم پس فردا ما راه‌پیمایی داریم و اگر با پاریس نمی‌تواند تماس بگیرند، با آقای طالقانی تماس بگیرند و نظر ایشان را بپرسند. آقای کروبی هم با آقای طالقانی تماس گرفتند. آیت‌الله طالقانی، نظرشان این بود که خانم‌ها در راه‌پیمایی شرکت کنند و نظر حضرت امام هم این‌که حداقل اثر خانم‌ها به اندازه آقایان است. آقای طالقانی هم به نقل از امام مطرح می‌کردند که

فرمایشات ایشان، در ملاقات‌های قم و جماران، در نوشته‌ها، وقتی بررسی می‌کنید، به این نتیجه می‌رسید که در واقع آن‌چه جامعه را پیش می‌برد وحدت است و صاحبان فکر هم وحدت‌سازند و هم ان‌شاءالله تقویت‌کننده وحدت‌اند و این را عرض کردم که وقتی آیت‌الله اشرفی در دانشگاه حضور پیدا کردند، دوستان می‌گفتند فردی در سن ایشان چه ضرورتی دارد که این‌جا بیایند، ایشان که همیشه یار امام بوده‌اند و در صحنه حضور داشته‌اند، نباید در این سن به زحمت بیفتند و ما خودمان که در این برنامه دخیل بودیم فکر نمی‌کردیم تشریف بیاورند، ولی شبانه از کرمانشاه حرکت کردند و صبح اول وقت در مسجد دانشگاه بودند.

شهید محراب، در آن مراسم، چه مسائلی را در سخن‌رانی‌شان مطرح کردند؟
البته من دقیقاً به‌خاطر ندارم، ولی یادم هست، علمای بزرگ آقایان طالقانی، بهشتی و موسوی اردبیلی صحبت کردند و ایشان هم در جمع محدودتری از علمای حاضر صحبتی داشتند، صحبت‌های آن‌جا

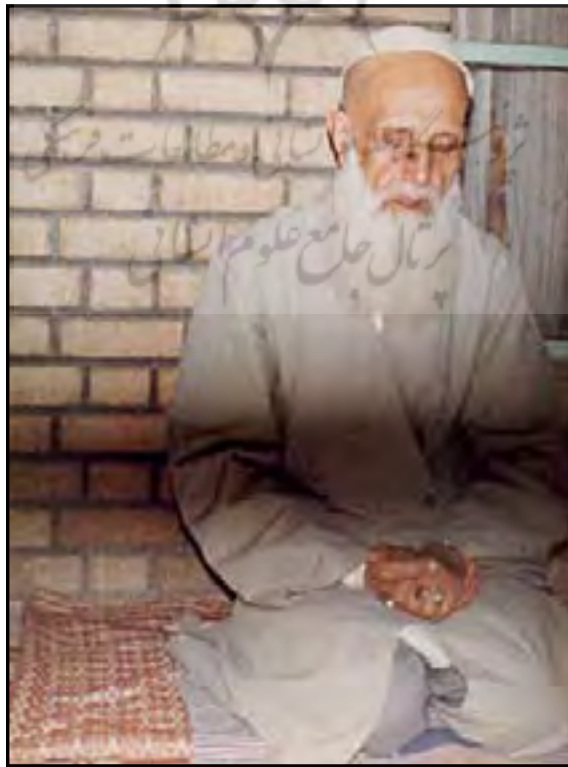
دیگر مدتی آن‌جا ماندند و به استان اصفهان برگشتند، اما ایشان ماندگار شدند و تا آخر عمرشان در کنار مردم کرمانشاه بودند. در این بحثی که مطرح می‌شود می‌بینم که آقای اشرفی به‌راحتی قادر بود در موضع مرجعیت قرار بگیرد، اما ترجیح می‌داد در آن منطقه حساس بماند و به اسلام و کشور خدمت کند. من یادم هست، وقتی بحث تجمع علما به‌عنوان اعتراض در دانشگاه تهران مطرح بود، خیلی انتظار و توقع از شهید محراب نبود، ولی ایشان با آن سن بالا در مسجد دانشگاه تهران حضور پیدا کرده بودند و چند جمله‌ای هم سخنرانی کردند.

آن مراسم در چه خصوصیتی برگزار شده بود؟

در واقع، تمام بزرگان وفادار به امام و علمای شاخص کشور جمع شدند در دانشگاه تهران و اعتراض داشتند به وضع موجود که سرعتی به انقلاب داده شود - چون بنا بود از ورود امام جلوگیری کنند - و نیز پاسخی به مطالب دکتر بختیار باشند. لذا این تجمع اعتراضی در زمانی برگزار شد که احساس ممانعت از ورود امام می‌شد، بعد هم گردانندگان نهضت تعمد داشتند که علما و دانشگاهیان در دانشگاه جمع شوند، به این دلیل که نظام قبل بی‌میل نبود بین حوزه‌ها و دانشگاه‌ها اختلاف‌افکنی کند، اما وجود علما در مسجد دانشگاه تهران به دنیا اعلام کرد که این دو جامعه که حضرت امام (ره) مکرر می‌فرمودند که جمهوری اسلامی با دو بال حوزه و دانشگاه پرواز می‌کند - من برداشتی دارم که حضرت امام (ره) بیش‌ترین تأکید را بر دانشجویان و طلبه‌ها داشتند - و با هم در وحدت و هم‌گرایی هستند.

لطفاً در این باره بیش‌تر توضیح دهید.

حضرت امام (ره)، جمله‌شان این بود که انقلاب اسلامی با دو بال حوزویان و دانشگاهیان پرواز خواهد کرد و به مقصد خواهد رسید و امام همیشه تأکیدشان بر دو مجموعه‌ای بود که جامعه فکری را سامان‌دهی می‌کنند و کار نرم‌افزاری و مغزافزاری می‌کنند، البته امام از سایر اقشار مثل کارگران، بازاریان، کشاورزان و عشایر یاد می‌کردند، اما شما در تمام دوران زندگی حضرت امام از زمانی که حتی بیست سال قبل از سال ۱۳۴۲ آن نامه‌ای که در کتاب‌خانه وزیری یزد دارند و ایشان اشاراتی دارند که در آن نامه می‌فرمایند سخت است بر جامعه ما که علما و روشن‌فکران ساکت باشند و یک قلدر بی‌سواد بر مقدرات کشور حاکم باشد. در آن زمان، نوشتن چنین نامه‌ای خیلی جرأت می‌خواست و کسانی که رفتار رضاخان برای‌شان ملموس بود می‌دانستند که شجاعت زیادی می‌خواهد تا کسی خطاب کند به رضاخان: "قلدر بی‌سواد". مثلاً مرحوم مدرس هم چنین مطلبی را طرح کرده یا این کار را نکرده است. لذا امام در طول این سنوات همیشه با فکر انسان‌ها، با فکر جوان‌ها اعم از دانشجو و طلبه سر و کار داشتند، بیش‌ترین مخاطب امام این‌ها بودند و وحدت این دو مجموعه را امام از تمام اقشار با اهمیت‌تر می‌دانستند و بیش‌ترین تأکید را بر همین موضوع داشتند. در نظرات امام و





طبیعی است برای کسانی که در سنین بالاتر هستند، نقش نظارت، نقش پدری و نقش ریش‌سفیدی محرز است، مرحوم اشرفی اصفهانی هم همین نقش را در کرمانشاه داشت. گاهی اوقات بین علما، بین نهادهای انقلاب یا نهادهای اداری که اختلاف می‌افتاد، ایشان پدری می‌کرد.

بنای مداخله در امور اجرایی نداشتند و این ویژگی یک امام جمعه موفق است.
گویا شهید محراب مبنای کارشان همواره ریش‌سفیدی بوده است.

واقعاً همین‌طور است، یعنی من، وقتی که می‌دیدم بین علمای اهل سنت مشکل به وجود می‌آمد - که البته این اختلافات طبیعی است - این‌ها جمع می‌شدند و در نزد آقای اشرفی اصفهانی، طرح مسأله می‌کردند و سرانجام نیز از منزل ایشان دوست و رفیق خارج می‌شدند. ممکن بود بین علمای منطقه هم دیدگاه‌های متفاوت وجود داشته باشد، ایشان این سمت پدری را بر همه داشتند. در بین نهادهای انقلاب، بعضی اوقات، فعالیت‌ها موازی بود، مثلاً آن موقع نهضت سوادآموزی یک نهاد بود و آموزش و پرورش یک بخش اداری که ممکن بود با هم مشکل داشته باشند. دستگاه‌های مختلفی بودند که موازی بودند و اگر مشکلات این‌ها بالا می‌گرفت، آقای اشرفی نظرشان این بود که مداخله نکنند و استناد اداری مسائل را حل و فصل کند و اگر زمانی به ایشان مراجعه می‌شد، پدری می‌کردند و این مشکل به سرعت مرتفع می‌شد.

از فعالیت‌های شهید محراب در خصوص عشایر بگویید که شما در استناد اداری کرمانشاه شاهد آن‌ها بودید.

اتفاقاً از مطالبی که برای این مصاحبه آماده کرده بودم، یکی همین بحث عشایر بود. یادم هست، یک شب زیر باران بسیار شدید در خوزستان، عملیات بود و هواپیماهای دشمن هم به غرب و هم به جنوب حمله می‌کردند. ما، با ایشان در زیر باران شدید در منطقه‌ای به نام گوآور در چهل کیلومتری بیرون اسلام‌آباد، به سرخ عشایری رفتیم که زیر باران، داخل چادر بودند. برق هم در این چادرها نبود و بچه‌ها با چراغ‌های قدیمی نفتی داشتند مشق می‌نوشتند. شهید اشرفی اصفهانی، از آن‌ها سؤال کرد که شرایط شما چطور است؟ گفتند: "خدا را شکر". ایشان پرسیدند: "حالا از خدا چه می‌خواهید، استان‌دار هم آمده، اگر خواسته‌ای دارید، بفرمایید". عشایر گفتند: "ما از خدا یک خواسته داریم و آن این است که به امام طول عمر عنایت کند". مجدداً ایشان پرسیدند: "خواسته دومی هم دارید؟" آن‌ها گفتند: "خواسته دوم ما این است که رزمندگان پیروز شوند". آقای اشرفی به‌دنبال این بود که عشایر نیازهای زندگی خودشان، مشکل اردوگاه، نفت، غذا و موارد مشابه را مطرح کنند، ولی از زبان‌شان این مطالب را شنید. بعد با هم که به سمت اسلام‌آباد و کرمانشاه می‌آمدیم، ایشان می‌گفتند که من از جوانی، این عشایر را ذخایر کشور می‌دانستم و بعد از انقلاب

روحیه محافظه‌کاری در ما به‌وجود می‌آید و تعجب دنیا از این بود که وقتی نظام به پیروزی رسید، امام هشتاد سال داشتند و روحیات ایشان شبیه به روحیات جوان‌ها بود. بنابراین، نقش افراد مسن و پیش‌کسوتان مثل قدیمی‌ها در هنر است. نقش‌ها از نوع نظارتی، هدایتی و مراقبتی است، لذا حضرت امام (ره) نیز همین نقش را داشتند. به‌عنوان مثال، در پاریس هنوز سفارت ایران برپا بود و جوان‌ها رفتند و سفارت ایران را در اختیار گرفتند و بعد آمدند و از امام خواستند که سرپرستی تعیین کنند و امام فرمودند همان‌هایی که این توان را داشتند و آن‌جا را گرفتند، همان‌ها هم می‌توانند آن‌جا را اداره کنند، حتی آن افراد کسی را تعیین کنند که کار سفارت انجام شود. در واقع، امام به فکر این نیروها به‌عنوان نیروی‌های محرک، شاداب و در صحنه بها می‌دادند، اما فقط نیروهای جوان را برای کارهای عملیاتی نمی‌خواستند و فرماندهان سپاه و فرماندهان جوان ارتش را باور داشتند. درست است که کارهای عملیاتی را باید انجام می‌دادند، ولی باز هم امام - در خصوص طراحی و هدایت عملیات - نیز شانی برای جوان‌ها قائل بودند. طبیعی است برای کسانی که در سنین بالاتر هستند، نقش نظارت، نقش پدری و نقش ریش‌سفیدی محرز است، مرحوم اشرفی اصفهانی هم همین نقش را در کرمانشاه داشت. گاهی اوقات بین علما، بین نهادهای انقلاب یا نهادهای اداری

خانم‌ها حضورشان ضروری است. نکته‌ای که من در صحنه شاهد بودم، این بود که چون بدنه ارتش و گارد، همه از قشر متوسط جامعه و درجه‌دارها و سربازها فرزندان مردم بودند، وقتی خانم‌ها را می‌دیدند، میزان خشونت آن‌ها با زمانی که ما را می‌دیدند، اصلاً قابل مقایسه نبود و واقعاً حضور خانم‌ها بر سربازها که بچه‌های همین مردم بودند، و نیز درجه‌دارها و افسران، تأثیر روانی داشت. وقتی این ارتشی‌ها خانم‌ها را می‌دیدند، فکر می‌کردند که خواهر و مادر خودشان را دیده‌اند و دستور آتش نمی‌دادند. ممکن بود جوان‌ترها و پسرها بیش‌تر باعث تحریک آن‌ها بشوند، ولی خانم‌ها آن تحریکات را نداشتند. در زمان تیراندازی هم اگر با خانم‌ها و حتی هدف‌گیری می‌کردند، ولی تیرهای‌شان هوایی بود. خوشبختانه و در مجموع، وجود چنین شرایطی به روحانیت - به‌ویژه شهید محراب - اجازه می‌داد تا همواره رابطه خوبی با جوانان برقرار کنند.

حالا که در خصوص جوان‌ها صحبت کردید، خوب است از نقش پیرمردها - به خصوص شهید اشرفی اصفهانی - هم صحبت کنیم.

ببینید، در هر جامعه‌ای حتی جامعه‌های محدودتر - فرض بفرمایید مثلاً جامعه ورزش - در آن‌جا جوان‌ها صحنه‌گردان ورزش هستند، ولی این جوان به مربی و سرپرست نیاز دارد. من قصد ندارم بگویم که خدای ناکرده جوان‌های ورزشکار ما فاقد فکر هستند؛ نه فکر



که اختلاف می‌افتاد، ایشان پدری می‌کرد. من حدود چهار سال در چهار مقطع زمانی آن‌جا بودم، چهار سال هم در استان گیلان و چهار سال هم استان‌دار تهران و چهارده سال معاون وزارت کشور و به‌رحال بعد از انقلاب، همیشه در فضای وزارت کشور بوده‌ام. نکته‌ای که شهید اشرفی خیلی به آن علاقه داشت، این بود که امام جمعه و نماینده امام در مسائل اجرایی مداخله نداشته باشند، اما ایشان تأکید داشت کار مردم راه بیفتد. همیشه به ادارات توصیه می‌کرد که کار مردم را ردیف کنید تا نیاز به مراجعه به ما نباشد، و اگر موردی را می‌خواستند پیگیری کنند قید می‌کردند که براساس مقررات این مساعدت صورت بگیرد، یعنی

دارند اما به تجربه نیاز دارند یا در مثلاً جامعه هنر، در واقع خلاقیت‌ها، نبوغ‌ها و خطرپذیری‌ها معمولاً مربوط به جوان‌هاست، اما ما نمی‌توانیم در جامعه هنر، پیش‌کسوتان را نادیده بگیریم. سطح عمومی جامعه، دقیقاً مثل جامعه ورزش و جامعه هنر است، منتها در اندازه بزرگ‌تر، یعنی ما می‌توانیم نقش پیرمردها را یک نقش طراحی یا نظارت و هدایت ببینیم و اثربخشی آن‌ها در این مقوله مشهودتر است. هیچ‌کس از یک پیرمرد انتظاری ندارد - البته پیرمردی مثل امام واقعاً استثناء بودند که در آن سن با روحیات یک جوان با آن شادابی در عرصه سیاسی ظاهر شدند - معمولاً عرف این است که وقتی به سمت سن بالاتر حرکت می‌کنیم،

هم این عشایر را پاسدار انقلاب می‌دانم. رضای خدا و رضای خلق در این است که به این عشایر برسید. همیشه تأکید داشتند که عشایر نجیب‌ترین افراد جامعه ما هستند و بیش‌ترین تولیدات را دارند.

نکته بعدی که به ذهن من می‌رسد و خدا را هم بر آن شاهد می‌گیرم، این است که شهید، برنامه‌های زندگی‌شان علی‌گونه بود و زندگی خود را براساس حداقل معاش تعریف کرده بودند. در این خصوص، همیشه می‌گفتند که محرومان و مستضعفان را دستگیری کنید، واجب را که وظیفه است عمل کنید، ولی هیچ مستحبی را بالاتر از رسیدگی به ضعیفان نمی‌دانستند. زندگی خود را نیز به کیفیتی تعریف کرده بودند که می‌توانیم بگوییم مثل ضعفای جامعه زندگی می‌کردند. حتی وسیله نقلیه و ضدگلوله حفاظتی از تهران آمده را به استان‌داری برای استان‌دار تحویل داده بودند و من هم تعمد داشتیم استفاده نکنم، فکر هم می‌کنم هیچ‌وقت استفاده نکردم. هر کاری کردیم ایشان را متقاعد کنیم تا از این خودرو استفاده کنند، می‌گفتند: "یک جان من دارم، یک جان هم آحاد مردم و هیچ تفاوتی بین این‌ها نیست". هر چه بنده و فرزند ایشان که مسؤول دفترشان بود، اصرار کردیم که این ماشین برای شماست و حتی گفتیم استان‌داری جای پارک ماشین شما را ندارد، شهید اشرفی می‌گفتند: "منزل ما در یک کوچه سه متری قرار دارد، این ماشین را کجا بپریم؟" و حاضر نشدند از آن استفاده کنند. اهتمام حاج آقا به ضعیفان در استان و این‌که زندگی خودشان را حداقلی تعریف کرده بودند، طوری بود که مردم استان وقتی زندگی ایشان را می‌دیدند، برای‌شان موجب آرامش بود و با کاستی‌های آن موقع مدارا می‌کردند، چون فکر می‌کردند که زندگی امام جمعه و نماینده امام - با این همه سوابق و با این شخصیت - دارای سطح معیشتی پایینی است.

یادم هست، هر بمباران جدی‌ای که ایلام داشت سه، چهار نوبت تماس می‌گرفتند و تأکید می‌کردند تا به اتفاق به مردم به ایلام سر بزنیم. می‌گفتند: "مردم ایلام مظلومند، گناه دارند". حتی، یک‌بار به اتفاق ایشان و شهید صدوقی به آن‌جا رفتیم و آقای اشرفی، در مسجد جامع ایلام نماز جماعت مغرب و عشاء خواندند و بعد هم شهید صدوقی سخن‌رانی کردند. در آن زمان، آقای مهندس ترکان استان‌دار ایلام و آقای محمدی امام جمعه همین شهر بودند. شهید اشرفی اعلام کردند ایلام، بمباران سختی شده است و مجروحان زیاد هستند. آن زمان، آقای صدوقی سالی دو نوبت، هر بار تا ده روز یا بیش‌تر، می‌آمدند. یکی از این دفعات که آیت‌الله صدوقی به استان کرمانشاه آمدند، مصادف شد با بمباران ایلام و تأکیدی شده بود از دفتر ریاست جمهوری وقت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تا بنده و آیت‌الله اشرفی حضور داشته باشیم. آقای اشرفی که خودشان به این کار علاقه‌مند بودند، بنده پیشنهاد دادم به آیت‌الله صدوقی که ما عازم ایلام هستیم، شما علاقه دارید به این آسیب‌دیدگان سری بزنید؟ که ایشان گفتند با کمال میل و آیت‌الله صدوقی از طریق زمینی به ایلام آمدند و بنده به اتفاق شهید اشرفی اصفهانی در صبح‌گاهی در اسلام‌آباد شرکت کردیم؛ ارتش، سپاه، نیروی انتظامی و بسیج صبح‌گاه مشترک داشتند. آن زمان شهربانی، ژاندارمری و کمیته

هنوز دایر بودند و بعد به اتفاق شهید اشرفی رفتیم تا نماز مغرب و عشاء را در مسجد جامع بخوانیم. ایشان، با صفایی خاص، اقامه نماز مغرب و عشاء کردند و هر کاری که کردند آقای صدوقی نپذیرفتند امام جماعت باشند. بین دو نماز، شهید صدوقی سخن‌رانی جمعی داشتند. در آن‌جا، شهید اشرفی اصفهانی حاضر به صحبت نشدند، گفتند نماز را من خواندم و صحبت را شما بفرمایید. آن شب را همه در ایلام بودیم تا روز بعد که هر کدام از آقایان - به‌صورت جداگانه - به دیدار مجروحان رفتند و به بعضی از چادرهای عشایر سر زدیم.

در مورد ترور نافرجام شهید محراب توضیح دهید.

در مقطعی، منافقین برای ایشان و یکی از شخصیت‌های استان به نام حاج آقا بهاء‌الدین محمدی عراقی، پدر همین آقای محمدی عراقی که در سازمان تبلیغات و سازمان ارتباطات بودند، دو طرح ترور داشتند که در مورد شهید اشرفی اصفهانی نافرجام ماند.

در واقع، پدر آقای محمدی عراقی سازمان تبلیغات امام جمعه کنگاور بودند؟

خیر، پدر بزرگ ایشان امام جمعه کنگاور بودند و پدرشان داوطلب نمایندگی مجلس دوم از کرمانشاه و به مرحله دوم نیز راه یافتند. شیخ بهاء‌الدین عراقی و

در مقطعی، منافقین برای ایشان و یکی از شخصیت‌های استان به نام حاج آقا بهاء‌الدین محمدی عراقی، پدر همین آقای محمدی عراقی که در سازمان تبلیغات و سازمان ارتباطات بودند، دو طرح ترور داشتند که در مورد شهید اشرفی اصفهانی نافرجام ماند.

پدرشان که امام جمعه کنگاور بود، هر دو از شاگردان حضرت امام (ره) بودند.

ماجرای ترور شهید اشرفی چه بود؟

ترور، خیابانی بود. تشکیلات رجوی، این‌طور طراحی کرده بودند که در حد فاصل منزل تا حوزه علمیه در مسیر حرکت که آقای اشرفی ناچار بودند از یک کوچه عبور کنند و به‌گونه‌ای نبود که ماشین به‌راحتی بتواند حرکت کند و اکثر اوقات هم شهید از آن‌جا پیاده می‌آمدند، ترور را اجرا کنند، ولی موفق نشدند. در مورد ترور بعدی، این‌که آقای اشرفی، روز پنج‌شنبه با حضرت امام (ره) ملاقات داشتند که در آن ملاقات، ائمه جمعه مراکز استان‌ها نیز حضور داشتند. ایشان، چون باید آهسته می‌آمدند، کمی دیرتر آمد و حضرت امام در عین حال که ائمه جمعه را احترام کردند، برای ایشان تمام‌قامت ایستادند و شهید اشرفی اصفهانی بعد از ملاقات با امام، به سمت کرمانشاه، حرکت کردند، شب هنگام رسیدند و ما همان شب جمعه با ایشان ملاقات داشتیم. دو نکته عجیب بود؛ یکی این‌که من گفتم شما خسته هستید و این‌جا امام

جمعه‌های موقت خوبی هم داریم. آقای زرنندی یا آقای عبدالخالق عبداللهی، که ایشان هم امام جمعه موقت بودند، یکی از این دو نفر نماز را بخوانند که ایشان مطرح کردند من چون با امام دیدار داشته‌ام، لازم می‌دانم مطالبی را که خدمت امام مطرح شده است، به مردم منتقل کنم. این، نکته عجیبی بود که آن شب مطرح شد.

نکته دیگری که در یادداشت‌های من هست و آن شب مطرح کردند، این بود که به من گفتند: "فلانی، عمرم به آخر رسیده"، یعنی درست یک شب قبل از شهادت این حرف را زدند. پرسیدم: "چطور؟" گفتند: "من شصت سال است که با امام ملاقات دارم، همیشه با من مصافحه می‌کرد، این بار امام با من معانقه‌ای داشت، فکر می‌کنم آخرین ملاقات من و امام بوده است". ما به دلیل این‌که خبری را از دفتر آقای هاشمی رفسنجانی - رئیس وقت مجلس - دریافت کرده بودیم، این خبر را با فرزند شهید محراب در میان گذاشتیم و هم‌چنین به سپاه و شهربانی و کمیته و اعضای تأمین استان منتقل کرده بودیم، سعی داشتیم مانع حضور ایشان در نماز جمعه شویم.

آن خبر چه بود؟

خبر این بود که شخصیت‌های بسیج‌کننده مردم برای جنگ در لیست برنامه‌ریزی برای ترور توسط منافقین هستند، و در استان کرمانشاه هم اولویت مورد هدف در این طرح، ایشان بود. این خبر از دفتر آقای هاشمی که در آن زمان جانشین فرمانده کل قوا نیز بودند منتقل شده بود و بعد هم ما آن را به اعضای شورای تأمین منتقل کردیم. مراقبت‌ها بیش‌تر شده بود، ولی ما نتوانستیم مانع نماز جمعه رفتن ایشان شویم. در هر صورت، در آن جمعه خونین این اتفاق افتاد، به این شکل که من کنار ایشان در سمت راست نشسته بودم، آقای رستگاری از منبر پایین آمدند که سمت چپ بودند. حاج آقای اشرفی اصفهانی، بنده و حاج آقا محمد، فرزند ایشان به احترام آقای رستگاری که از منبر پایین آمده بودند، بلند شدیم و من یک‌دفعه دیدم که جوانی به سمت آقای اشرفی آمد. من چون پشت‌م بلندگو قرار داشت، به اندازه سی سانتیمتر از ایشان جلوتر بودم، بلند شدم و این جوان منافق را بغل و از آقای اشرفی جدا کردم. این بمب، در بغل من عمل کرد، ولی آن‌ها روی نارنجک شکاری قرار داده بودند که نارنجک رو به جلو عمل کرد. من و آن بنده شیطان پرت شدیم به عقب. شهید اشرفی هم بین آن فرد و دیوار قرار گرفته بودند که پشت‌شان با دیوار برخورد کرد و به حالت سجده روی زمین آمدند. من احساس کردم که ممکن است این منافق، بمب دیگری همراه داشته باشد و بخواهد از جمعیت نمازگزار انتقام بگیرد، پس او را کشیدم به سمت محراب و شهید اشرفی را هم کشیدم به سمت در خروجی. آستانه ماه محرم بود و من با گوش‌های خودم سه بار ذکر "یا حسین" را از آقای اشرفی شنیدم. شهید اشرفی، شب قبل از شهادت گفتند: "یکی می‌خواهم مطلب مربوط به دیدار حضرت امام (ره) را بیان کنم و دیگر هم تشویق و ترغیب مردم برای حضور در مراسم دهه اول محرم را داشته باشم"، لذا با سه بار "یا حسین" گفتند و همان‌جا شهید شدند. همگی به کمک هم ایشان را به بیمارستان منتقل کردیم، اما فکر می‌کنم همان‌جا به

شهادت رسیده بودند.

به‌هرحال، شما که بعد از بیست و چند سال می‌شنوید و این‌طور تحت تأثیر قرار می‌گیرید و اشک از چشمان‌تان جاری می‌شود، ما که خودمان شاهد این صحنه و با ایشان هم مانوس بودیم، درس‌های بسیاری از ایشان گرفتیم. برای خانواده ایشان و دوستان سخت است و شما حق دارید متأثر باشید. عجیب است که منافقین بلافاصله در اطلاعیه‌ای رسمی اعلام کردند: «امام جمعه و استان‌داری که مستقیماً در شکنجه‌ها دخالت داشتند، مورد انتقام ملت قرار گرفتند». بعد از آن، حضرت امام - رضوان‌الله تعالی علیه - با همین آیه «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدناهم علیه» پیام خودشان را شروع کردند. امام جمله‌ای دارند با این مضمون که منافقین پیرمردی را که در تمام عمر، آزارش به یک مورچه نرسید، به‌عنوان شکنجه‌گر شهید کردند. بعد از سه روزه، من در مصاحبه‌ای بیان کردم که شما بنا داشتید ما را از بین ببرید ولی الان ما زنده هستیم و راه‌مان، راه امام است، راه شهید اشرافی اصفهانی است، اما برای شنوندگانی که در عراق هم صدای ما را از رادیو می‌شنوند عرض می‌کنم که شهید اشرافی اصفهانی و بنده هیچ‌گونه مسؤولیت قضایی یا انتظامی و مسؤولیت اطلاعاتی‌ای نداشته‌ایم. هر موقع هم که به اتفاق زندان می‌رفتیم، حتی به محافظ‌ها گفتیم تا در جمع ما نباشند و در آن دو، سه نوبتی که توفیق بود به نمازخانه زندان رفتیم، بین همین زندانی‌های سیاسی نشستیم، با آن‌ها صحبت کردیم و به سؤالات‌شان پاسخ گفتیم. وقتی - به همراه شهید اشرافی اصفهانی - به بند عمومی زندان رفتیم، ایشان با زندانی‌های بند عمومی آقایان و خانم‌ها و نیز زندانی‌های سیاسی ملاقات کردند. محافظان، اعتراض می‌کردند که حضور در جمع سیاسیون خطرناک است، ولی شهید اشرافی می‌گفتند این‌ها همان بچه‌های خودمان هستند که ناخلف شده‌اند. می‌خواهم بگویم، وقتی آقای اشرافی صحبت می‌کرد، آن‌ها مجذوب حاج آقا می‌شدند و بعضی‌ها گریه می‌کردند. حالا مثلاً تشکیلات رجوی به نوجوانی گفته بود ده تا روزنامه پخش کن و همین‌طوری او را مسؤول گروهان همایون خوانده بودند، این جوان هم فکر کرده بود گروهان همایون خیلی مهم است. یا مثلاً بالای سر پنج تا از این جوان‌ها یک نفر را می‌گذاشتند و به او می‌گفتند تو فرمانده این گردانی!

ویژگی‌های آقای اشرافی اصفهانی را - در اطلاعیه‌ای جامع - حضرت امام (ره) آورده‌اند. فکر می‌کنم ایشان هم بعد از دیدار با حضرت امام در مصاحبه‌ای با صراحت در یک جا مطرح می‌کنند که من امیدوارم چهارمین شهید محراب باشم و جای دیگری هم می‌گویند من چهارمین شهید محراب هستم. حاج آقا هم مانند شهدای دیگری مثل صدوقی، دستغیب، قاضی طباطبایی و مدنی به شهادت رسیدند. بعضی از امضاهای ایشان تاریخی است، مثلاً مواردی مثل خلع شاه از سلطنت را آقای شیرازی از مشهد و آقای صدوقی از یزد امضاء کرده بودند

که اسناد آن موجود است. ان‌شاء‌الله ایشان با شهدای محراب و با اولین شهید محراب مولای متقیان که ما مفتخریم به پیروی از او، محشور باشند و دعا‌های این شهدا و امام شهدا - در سی‌امین سالگرد انقلاب اسلامی - سرمایه و ذخیره‌ای برای ملت ما و نهضتی که با هدایت امام، با خون شهدا و مقاومت مردم ما شروع شده است و ریشه در تشیع، اسلام و تاریخ دارد، باشد. امیدوار هستیم که هر چه به جلو قدم برمی‌داریم وضعیت انقلاب ما و پیشرفت کشور ما بیشتر باشد.

در آن واقعه تلخ شهادت آیت‌الله اشرافی اصفهانی، به شما چه گذشت؟

واقعا اگر آدم در آن شرایط شهید می‌شد راحت‌تر بود، چون ما تلاش‌مان این بود که آن روز ایشان محفوظ بمانند، ضریب حفاظتی را هم بالا برده بودیم، ولی امکانات بازرسی در آن زمان ضعیف بود و منافقین بمب را در قسمتی از اندام آن فرد منافق کار گذاشته بودند که امکان بازرسی نبود و نماز جمعه در آن روز به‌دلیل مصادف شدن با آستانه ماه محرم شلوغ‌تر از

واقعا اگر آدم در آن شرایط شهید می‌شد راحت‌تر بود، چون ما تلاش‌مان این بود که آن روز ایشان محفوظ بمانند، ضریب حفاظتی را هم بالا برده بودیم، ولی امکانات بازرسی در آن زمان ضعیف بود و منافقین بمب را در قسمتی از اندام آن فرد منافق کار گذاشته بودند که امکان بازرسی نبود.

معمول بود. آن منافق، لباس بسیجی پوشیده و خود را به شکل بچه‌های بسیج درآورده بود. آن‌طور که ما مطلع شدیم این منافق، ماه‌ها در همدان در منزلی تحت‌الحفظ شست‌وشوی مغزی داده شده بود و به او القاء کرده بودند که کار تو مقدس است و قرار است آدم‌های شکنجه‌گر را از پای درآوری. از دست‌نوشته‌ای هم که به همراه داشت و به‌دست مسؤولان افتاد، همین موضوعات برداشت می‌شد. آن‌ها، حتی همین کلمات «خشم انقلابی»، «از پا درآوردن متجاوزین به حقوق ملت» و «شکنجه‌گرها» را به این جوان تلقین کرده و او را یکپارچه آتش کرده بودند. در هر صورت، آن لحظات برای من خیلی سخت بود. از طرفی نگران شهید اشرافی اصفهانی بودم، از طرفی فرزند ایشان - حاج آقا محمد - به سر و صورت خودشان می‌زدند و بچه‌های محافظ تیراندازی هوایی می‌کردند. شرایط خیلی سخت بود، ولی بالاخره صحنه را مدیریت کردیم تا ایشان به بیمارستان منتقل شدند. حداقل هفت سال بعد از آن حادثه من اثرات ناشی از موج آن انفجار را در بدنم مداوا می‌کردم. در هر حال لحظات سختی بود، مردم استان و ملت ایران یک شخصیت بزرگوار، یک نیروی باسابقه در انقلاب، یک پدر برای آن منطقه را از دست دادند. غیر از این‌که ما اعتقاد داریم که شهید، هم در زمان حیات و هم در بعد از شهادت، آثار و برکات خودش را دارد، ولی انصافاً به دوش کشیدن بار این مصیبت برای همه دشوار بود. شخصیتی با این مدارج علمی و مبارزاتی، با این کرامت انسانی و با این صفای ذاتی داشت از این جامعه جدا می‌شد و به‌راحتی جای‌گزینی برای ایشان وجود نداشت. البته حضرت امام (ره) تدبیر کردند و اول آیت‌الله جنتی، بعد آیت‌الله موحدی کرمانی و بعد از آن آیت‌الله زرنندی امام جمعه را برای تصدی امامت جمعه به منطقه فرستادند. گرچه نظر امام (رض) انتصاب بلافاصله آقای زرنندی بود، اما پیشنهادهایی شده بود و حضرت امام (ره) با تدبیری که کردند، محیط را - فاز به فاز - مساعدتر کردند و آن سنگر، انصافاً، هم در زمان آیت‌الله جنتی و هم چنین در زمان آیت‌الله موحدی کرمانی و بعد هم در زمان آیت‌الله زرنندی حفظ شد، چون نماز جمعه کرمانشاه، «منطقه‌ای» تلقی می‌شود. ان‌شاء‌الله خداوند شهید اشرافی اصفهانی را با چهارده معصوم (ع) محشور کند و در کنار امام (ره) برای همیشه دعاگوی مردم ما باشند.

منظورتان از نماز جمعه منطقه‌ای چیست؟

نماز جمعه کرمانشاه، به این صورت بود که مردم شهرهای اطراف در آن شرکت می‌کردند و فقط مختص شهر کرمانشاه نبود. با وجود این‌که بعداً در شهرستان‌های اطراف نماز جمعه برگزار می‌شد، ولی عده‌ای از مردم در نماز جمعه کرمانشاه شرکت می‌کردند. مخصوصاً - در زمان شهید اشرافی اصفهانی - به سبب علاقه‌ای که مردم به ایشان داشتند، حتی از همدان، نهاوند و ایلام می‌آمدند و نماز جمعه را به امامت ایشان اقامه می‌کردند. ■

